



این را خیلی خوب توضیح می دهد و می گوید که من خودم را نکشستم ولی از باتلاقی که تو برایش درست کرده بودی نجاتش دادم. فکر می کنم اتفاقا کرده‌است، زیرا ایلا تبدیل به بختکی شده که خودش را انداخته روی زندگی فرهاد و اتفاقا با حذف فیزیکی خود، حضورش را در زندگی فرهاد سنگین تر کرده است. ولی شیوا براساس تعریف خودش از عشق، فکر می کند یک زندگی برای فرهاد درست کرده و او را از زندگی‌ای که داشته نجات داده است. او این فداکاری را کرده که از گذشته فرهاد بگذرد و با همه شک‌هایی که دارد برای نجات فرهاد، قبول می کند یا او ازدواج کند. فکر می‌کنم فقط تعریف‌شان باهم فرق دارد، می‌فهمم تعریف ایلا از عشق تعریف دراماتیک‌تر و جامع‌تری است و مای تماشاگر را بیشتر همراه می‌کند، اما شیوا هم اتفاقا با قدرت به تعریف خود از عشق عمل می‌کند.

بیشتر بر او منطقی غالب است اما بر دیگری احساس غلبه دارد.

دقیقا، فکرم می‌کنم که در کارگردانی هم کاملا با ژست‌ها هم برای من و به‌افرید که نقش ایلا را بازی می‌کنسد آقای رضایی‌راد ایسن موضوع را تعریف کردند که احساس در ایسن بازی معنایی ندارد. همه چیز در ژست‌ها تعریف می‌شود. در این اجراهایی که رفتیم، جنرال‌مان با وقتی که با تمرین‌ها رفتیم، حتی یک دقیقه هم تفاوت زمانی ندارد. یعنی این قدر همه چیز مهندسی شده است که نمی‌تواند اختلاف زمانی به وجود بیاید. در بازی‌ها هم همین است، نمی‌توانی یک شب بگویی که امشب بازی‌ام خوب بود و یک شب بگویی بد بود. یعنی آا مهندسی را که شده کافی است درست اجرا کنید. فکر می‌کنم در این طراحی کاملاًاین تفاوت بین لیلا و شیوا درانتخاب ژست‌ها اتفاق افتاده است.

زمان این کار هم طولانی است و فکر می‌کنم که حفظ آن ریتم و شکست زمان و فضا برای بازیگران مشکل است و به قول شما با مهندسی که صورت گرفته این ریتم حفظ شده است، تا خیال و واقعیت، شکست زمان به آینده و حال و گذشته کاملا در بازی‌ها حفظ شود. خود شما چار گیجی نمی‌شدید و زمان‌ها را گم نمی‌کردید؟

چرا اتفاقا اوایل که کار را شروع کردیم این اتفاق زیاد می‌افتاد. واقعا تمرین‌های اول‌مان به این می‌گذشت که زمان‌ها را گم نکنیم. به لحاظ زمانی آنها به موقعیت یک و دو و سه طبقه‌بندی کردیم. حتی جاهایی وسط جمله، زمان می‌شدند. و سر می‌خوری به زمان دیگری. یک جاهایی واقعا گیج‌کننده بود. یک بار آقای رضایی‌راد متنی را در گروه تلگرامی کار فرستادند و گفتند به این متن نگاه کنید و متن را با زمان مستقیم و درستش و بدون شکست‌ها و اتفاقات چیده بودند که این کار گیجی همه‌مان را کم کرد. یک یا دو ماه اول، وقت ما با بازیگران به دی کند کردن زمان‌ها می‌گذشت.

این روزها سر صحنه فعل هستی، عصبانی نیستم» فیلمی که در آن بازی کرده‌ای مدت‌هاست دچار فعل نمی‌شود شده است. احساست از فیلمی که این همه سال از آن گذشته و هنوز دچار فعل نمی‌شود شده چیست؟
 کمی سخت است در مورد این فیلم حرف بزنم. زیرا اصلا دلم نمی‌خواهد چیزی بگویم که در واقع مسئله‌فیلم را بیشتر کند و با چیزی بگویم که نشان از محافظه‌کاری‌ام باشد. برای همین، در این شرایط حرف زدن در مورد این فیلم سخت است. چیزی که می‌توانم بگویم این است که عصبانیت عده‌ای در این فیلم را نمی‌فهمم. اصلا بحث موضع‌گیری نیست؛ زیرا موضع همه‌مان در مورد اتفاقات آن سال مشخص است. بعدی می‌دانم کسی در ایران زندگی کند که چهره معروفی باشد، روزنامه‌نگار، ورزشکار یا هنرمند باشد و ما موضع‌اش را در مورد اتفاقات آن سال ندانیم. به نظرم موضع همه واضح است. برای همین کسی ترسی ندارد که بگوید موضع‌اش در آن سال‌ها چه در مورد وقایع آن سال ساخته شده‌اند و مشخصا موضع‌گیری داشتند و تاریخ را تحریف کردند، اصلا به بعد از آن جریانات می‌پردازد و بدون این که بگوید موضع‌گیری درست آن موقع چه بوده است، دارد آسیب‌شناسی می‌کند. ولی همه ما به این امر واقفیم که با هر جانبداری از آن اتفاقات، عده‌ای نمی‌دانیم. تعوض این صحنه‌شدن، عده‌ای زندانی شدند، عده‌ای ستاره‌دار شدند و عده‌ای هم بیکار شدند؛ این را که نمی‌شود انکار کرد. آیا نباید درباره این آسیب حرف زد؟ آیا هر حرف و فیلم ساختن، مقاله نوشتن و کتاب نوشتن درباره وقایع ۸۸ باید بدون موضع مشخص باشد؟ اگر این موضع را نگیریم، یعنی داریم برخلاف چیزی حرف می‌زنیم؟ برای همین من عصبانیت آدم‌ها را نمی‌فهمم. می‌توانند عصبانی باشند که موضع من و آقای درمیشیان را می‌دانند، این می‌تواند عصبانی‌شان کند. ولی موضع فیلم، آگاهانه در مورد بعد از آن وقایع ۸۸ و اتفاقاتی که بعدش آدم‌هایی درگیر شدند حرف می‌زند. من به هر حال به اکران عصبانی نیستم امیدوار هستم. دلیلی که آورده‌اند این است که حجم فیلم‌ها برای اکران در

طراحی صحنه فعل به‌گونه‌ای است که مخاطب را نادانی یا عدم بهره‌خوانی و نقالی می‌اندازد و مدام صحنه عوض می‌شود تا فضا را عوض کند. در فضایی که بازی می‌کردید چقدر این موضوع در نقشی که ایفا می‌کردید تأثیر داشت؟

راستش را بگویم به این فکر نکرده بودم. نمی‌دانم که رضایی‌راد به این فکر کرده باشد یا نه. چیزی که می‌توانم بگویم این است که کار گروهی این را می‌آورد. ما به‌عنوان بازیگر، خودمان را جدا از این صحنه نمی‌دانیم. تعوض این صحنه، خیلی کار سختی است؛ زیرا پشت صحنه ما روی صحنه‌مان هم هست و آن پشت آنقدر جا کم است که ما نمی‌توانیم این تابلوها را بچرخانیم. جای یک آنقدر اوضاع پیچیده شد که آقای رضایی‌راد گفتند از خیر این تصاویر بگذریم و ما بازیگران طی یک تصمیم جمعی – با اینکه کارمان را روی صحنه سخت‌تر می‌کرد–خواستیم که این صحنه‌ها باشند. برای ما آنقدر اهمیت داشت که آن پشت چه اتفاقی می‌افتاد که انکار روی صحنه بودیم. قرار شد بچه‌های پشت صحنه و بازیگرانی که آن لحظه روی صحنه نیستند، تصاویر با عوض کنند. کاری که در آن دقت و ظرافت زیادی وجود دارد و کاری که آن پشت می‌کنیم کمتر از کار روی صحنه نیست. کافی است که یک جا اشتباه کنیم و یکی از لت‌ها اشتباه شود همه‌چیز به هم می‌ریزد. این طوری نیست که ما فقط روی بازی خود تعصب داشته باشیم.

بعضی از شخصیت‌های این اجرا فعل را صرف کرده و به فعلیت رساندند. چیزی که در جامعه هم دیده می‌شود. یک آدم‌هایی عمل می‌کنند و یک آدم‌هایی فقط نظاره می‌کنند. در این اجرا ایلا عشق را به فعلیت می‌رساند و تبدیل به درنا شد. اما شیوا که نقش او را بازی می‌کنید به‌نظر می‌رسد این فعلیت را نداشت. شیوا فقط در حرف فعل‌ها را صرف می‌کند.

فکر نمی‌کنم این طور باشد. فکر می‌کنم تعریف شیوا در واقع از کنش، از کنش عشق و از فعل عشق با ایلا فرق می‌کرد. در صحنه دو تایی‌شان

آخر سال زیاد است، اما نمی‌دانم حجم این فیلم‌ها برای اکران بعد از جشنواره و سال دیگر کمتر می‌شود؟ غیر از این است که بعد از جشنواره یک تعداد فیلم دیگر اضافه می‌شود؟ اما من می‌خواهم خوش‌بین باشم و فکر نکنم که این بهانه است. می‌خواهم فکر کنم که واقعا دلیلی وجود دارد. **این سال‌ها بین سینما و تئاتر هستی. اما حضورت در تئاتر پر رنگ‌تر است آیا تئاتر برایت گوشه امن‌تری است. حس نمی‌کنی که در سینما محدودیت‌های بیشتری وجود دارد؟**

نه فکر نمی‌کنم؛ زیرا تئاترهای زیادی را هم با همین گروه که همکاری‌اش با آن مورد علاقه من است کار کرده‌ایم که بخشی از آنها را دیده‌اید، آنها را اجرا کردیم اما امکان اجرای عمومی نداشتند. ما‌ها تمرین کردیم ولی به اجرای عمومی نرسیدند. یا نخواستیم یا نگذاشتند که اجرای عموم شوند. باید بگویم که نه واقعا این طور نیست فکر کنم تئاتر گوشه امن‌تر است چرا که تئاتر هم همانقدر زیر تیغ سانسور هست. ولی این طور نیست که اگر فیلم‌هایم سانسور یا توقیف می‌شوند فکر کنم که پس سینما فایده‌ای ندارد. برای اینکه معتقدم که این فیلم‌ها در نهایت دیده می‌شوند. که می‌گویند؛ هیچ فیلمی برای همیشه در کمد نمی‌ماند. همان‌طور که مردم در انتظار اکران عصبانی نیستن هستند و این تبدیل به مطالبه‌ای از طرف مردم شده است فکر می‌کنم همین که اکران یک فیلم تبدیل به خواست عمومی مردم می‌شود، یعنی این که فیلم دارد کار خودش را می‌کند و فراتر از یک فیلم سینمایی هم کار خودش را می‌کند.

در این چند سال گذشته به‌نظر می‌رسد اتفاق محسوسی در حوزه فرهنگ نیفتاده است. با این حال چقدر روز پیش گفتید از رایب که به روحانی داده‌اید پشیمان نیستید و همچنان سر رایب که داده‌اید می‌ایستید.

به رایب که دادم باور دارم؛ زیرا فکر می‌کنم در آن شرایط بهترین انتخاب بود. به نظر م آدم هیچ‌وقت آینده را نمی‌بینی. وقتی که دارم رای می‌دهم یک سال بعد را واضح نمی‌بینم. براساس یکسری وعده‌ها و براساس آدم‌هایی که توصیه می‌کنند به چه کسی رای دهید و من قبول‌شان دارم رای می‌دهم. همیشه گفته‌ام که رای ندادن هیچ‌وقت جزء گزینه‌های من در انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران نیست و نبوده است. برای همین فکر می‌کنم در آن شرایط، همچنان رای دادن به روحانی درست‌ترین انتخاب و کار بوده است.

اینکه چقدر به وعده‌هایی که داده شده عمل کردند و من به آنها رسیدم، می‌توانم بگویم که من هم از روند کار دولت راضی نیستم، اما فکر می‌کنم که در آن شرایط، درست‌ترین کار بودم. خیلی‌ها می‌گفتند که شما هنرمندان فقط براساس خواسته‌های خود انتخاب می‌کنید، اما اشکال این کار را هم نمی‌فهمم. همان‌طور که یک کارگر براساس خواسته‌های خود ریاست‌جمهورش را انتخاب می‌کند، من هم به عنوان یک هنرمند، براساس خواسته‌های خود رئیس‌جمهورم را انتخاب می‌کنم. واقعیت این است که در چهار سال اول ریاست‌جمهوری آقای روحانی هم اتفاق عجیب و غریبی در فرهنگ و هنر نیفتاد که بگویم به کسی رای دادم که همه خواسته‌هایم در دولت‌ش برآورده می‌شد. من معتقدم اتفاق محسوسی در این دولت نیفتاده است، اما فکر می‌کنم که همین فضا که ما می‌توانیم مرتب در مورد خواسته‌های‌مان حرف بزنیم باید این فضا حفظ شود. من شپروند باید متعهد باشم که مدام خواسته‌های و مطالبات‌م را بگویم و آنها را تکرار کنم. فکر می‌کنم همین فضای مثبتی است لاقلاً از هشت سال جهنمی قبل‌اش مثبت‌تر است.

او خیلی از هنرمندان مثل شاما گریا نیستند و خیلی‌ها سعی می‌کنند کارها به این مسائل نداشته باشند اما شما به عنوان هنرمندی که اتفاقات گوناگونی برای‌تان افتاده همچنان هم اعتراض‌های‌تان را مطرح می‌کنید و سر مواضع بیان هستید؛
 من این موضوع را به هنرمند و غیر هنرمند تقسیم نمی‌کنم. من می‌گویم همان‌طور ما همین الان در فضاهای مجازی خودشان، درساره مباحث سیاسی‌شان حرف بزنند و بیگیش باشند و آنها را دنبال کنند اما یک عده برای‌شان فرقی نمی‌کند که چه کسی رئیس‌جمهور شود یا نشود. فکر می‌کنم در هنرمندان همین‌طور است. باید بگویم که من هنرمند همان قدر حق دارم در صفحه اینستاگرام چیزی بنویسم که هرکس دیگری می‌تواند هم هنرمند باشد. اگر موضع تند نمی‌گیرند. اگر موضع تندی من و آقای درمیشیان را می‌دانند، این می‌تواند عصبانی‌شان کند. ولی موضع فیلم، آگاهانه در مورد بعد از آن وقایع ۸۸ و اتفاقاتی که بعدش آدم‌هایی درگیر شدند حرف می‌زند. من به هر حال به اکران عصبانی نیستم امیدوار هستم. دلیلی که آورده‌اند این است که حجم فیلم‌ها برای اکران در

آخر سال زیاد است، اما نمی‌دانم حجم این فیلم‌ها برای اکران بعد از جشنواره و سال دیگر کمتر می‌شود؟ غیر از این است که بعد از جشنواره یک تعداد فیلم دیگر اضافه می‌شود؟ اما من می‌خواهم خوش‌بین باشم و فکر نکنم که این بهانه است. می‌خواهم فکر کنم که واقعا دلیلی وجود دارد.

این سال‌ها بین سینما و تئاتر هستی. اما حضورت در تئاتر پر رنگ‌تر است آیا تئاتر برایت گوشه امن‌تری است. حس نمی‌کنی که در سینما محدودیت‌های بیشتری وجود دارد؟

نه فکر نمی‌کنم؛ زیرا تئاترهای زیادی را هم با همین گروه که همکاری‌اش با آن مورد علاقه من است کار کرده‌ایم که بخشی از آنها را دیده‌اید، آنها را اجرا کردیم اما امکان اجرای عمومی نداشتند. ما‌ها تمرین کردیم ولی به اجرای عمومی نرسیدند. یا نخواستیم یا نگذاشتند که اجرای عموم شوند. باید بگویم که نه واقعا این طور نیست فکر کنم تئاتر گوشه امن‌تر است چرا که تئاتر هم همانقدر زیر تیغ سانسور هست. ولی این طور نیست که اگر فیلم‌هایم سانسور یا توقیف می‌شوند فکر کنم که پس سینما فایده‌ای ندارد. برای اینکه معتقدم که این فیلم‌ها در نهایت دیده می‌شوند. که می‌گویند؛ هیچ فیلمی برای همیشه در کمد نمی‌ماند. همان‌طور که مردم در انتظار اکران عصبانی نیستن هستند و این تبدیل به مطالبه‌ای از طرف مردم شده است فکر می‌کنم همین که اکران یک فیلم تبدیل به خواست عمومی مردم می‌شود، یعنی این که فیلم دارد کار خودش را می‌کند و فراتر از یک فیلم سینمایی هم کار خودش را می‌کند.

در این چند سال گذشته به‌نظر می‌رسد اتفاق محسوسی در حوزه فرهنگ نیفتاده است. با این حال چقدر روز پیش گفتید از رایب که به روحانی داده‌اید پشیمان نیستید و همچنان سر رایب که داده‌اید می‌ایستید.

به رایب که دادم باور دارم؛ زیرا فکر می‌کنم در آن شرایط بهترین انتخاب بود. به نظر م آدم هیچ‌وقت آینده را نمی‌بینی. وقتی که دارم رای می‌دهم یک سال بعد را واضح نمی‌بینم. براساس یکسری وعده‌ها و براساس آدم‌هایی که توصیه می‌کنند به چه کسی رای دهید و من قبول‌شان دارم رای می‌دهم. همیشه گفته‌ام که رای ندادن هیچ‌وقت جزء گزینه‌های من در انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران نیست و نبوده است. برای همین فکر می‌کنم در آن شرایط، همچنان رای دادن به روحانی درست‌ترین انتخاب و کار بوده است.

اینکه چقدر به وعده‌هایی که داده شده عمل کردند و من به آنها رسیدم، می‌توانم بگویم که من هم از روند کار دولت راضی نیستم، اما فکر می‌کنم که در آن شرایط، درست‌ترین کار بودم. خیلی‌ها می‌گفتند که شما هنرمندان فقط براساس خواسته‌های خود انتخاب می‌کنید، اما اشکال این کار را هم نمی‌فهمم. همان‌طور که یک کارگر براساس خواسته‌های خود ریاست‌جمهورش را انتخاب می‌کند، من هم به عنوان یک هنرمند، براساس خواسته‌های خود رئیس‌جمهورم را انتخاب می‌کنم. واقعیت این است که در چهار سال اول ریاست‌جمهوری آقای روحانی هم اتفاق عجیب و غریبی در فرهنگ و هنر نیفتاد که بگویم به کسی رای دادم که همه خواسته‌هایم در دولت‌ش برآورده می‌شد. من معتقدم اتفاق محسوسی در این دولت نیفتاده است، اما فکر می‌کنم که همین فضا که ما می‌توانیم مرتب در مورد خواسته‌های‌مان حرف بزنیم باید این فضا حفظ شود. من شپروند باید متعهد باشم که مدام خواسته‌های و مطالبات‌م را بگویم و آنها را تکرار کنم. فکر می‌کنم همین فضای مثبتی است لاقلاً از هشت سال جهنمی قبل‌اش مثبت‌تر است.

او خیلی از هنرمندان مثل شاما گریا نیستند و خیلی‌ها سعی می‌کنند کارها به این مسائل نداشته باشند اما شما به عنوان هنرمندی که اتفاقات گوناگونی برای‌تان افتاده همچنان هم اعتراض‌های‌تان را مطرح می‌کنید و سر مواضع بیان هستید؛
 من این موضوع را به هنرمند و غیر هنرمند تقسیم نمی‌کنم. من می‌گویم همان‌طور ما همین الان در فضاهای مجازی خودشان، درساره مباحث سیاسی‌شان حرف بزنند و بیگیش باشند و آنها را دنبال کنند اما یک عده برای‌شان فرقی نمی‌کند که چه کسی رئیس‌جمهور شود یا نشود. فکر می‌کنم در هنرمندان همین‌طور است. باید بگویم که من هنرمند همان قدر حق دارم در صفحه اینستاگرام چیزی بنویسم که هرکس دیگری می‌تواند هم هنرمند باشد. اگر موضع تند نمی‌گیرند. اگر موضع تندی من و آقای درمیشیان را می‌دانند، این می‌تواند عصبانی‌شان کند. ولی موضع فیلم، آگاهانه در مورد بعد از آن وقایع ۸۸ و اتفاقاتی که بعدش آدم‌هایی درگیر شدند حرف می‌زند. من به هر حال به اکران عصبانی نیستم امیدوار هستم. دلیلی که آورده‌اند این است که حجم فیلم‌ها برای اکران در

آخر سال زیاد است، اما نمی‌دانم حجم این فیلم‌ها برای اکران بعد از جشنواره و سال دیگر کمتر می‌شود؟ غیر از این است که بعد از جشنواره یک تعداد فیلم دیگر اضافه می‌شود؟ اما من می‌خواهم خوش‌بین باشم و فکر نکنم که این بهانه است. می‌خواهم فکر کنم که واقعا دلیلی وجود دارد. **این سال‌ها بین سینما و تئاتر هستی. اما حضورت در تئاتر پر رنگ‌تر است آیا تئاتر برایت گوشه امن‌تری است. حس نمی‌کنی که در سینما محدودیت‌های بیشتری وجود دارد؟**

نه فکر نمی‌کنم؛ زیرا تئاترهای زیادی را هم با همین گروه که همکاری‌اش با آن مورد علاقه من است کار کرده‌ایم که بخشی از آنها را دیده‌اید، آنها را اجرا کردیم اما امکان اجرای عمومی نداشتند. ما‌ها تمرین کردیم ولی به اجرای عمومی نرسیدند. یا نخواستیم یا نگذاشتند که اجرای عموم شوند. باید بگویم که نه واقعا این طور نیست فکر کنم تئاتر گوشه امن‌تر است چرا که تئاتر هم همانقدر زیر تیغ سانسور هست. ولی این طور نیست که اگر فیلم‌هایم سانسور یا توقیف می‌شوند فکر کنم که پس سینما فایده‌ای ندارد. برای اینکه معتقدم که این فیلم‌ها در نهایت دیده می‌شوند. که می‌گویند؛ هیچ فیلمی برای همیشه در کمد نمی‌ماند. همان‌طور که مردم در انتظار اکران عصبانی نیستن هستند و این تبدیل به مطالبه‌ای از طرف مردم شده است فکر می‌کنم همین که اکران یک فیلم تبدیل به خواست عمومی مردم می‌شود، یعنی این که فیلم دارد کار خودش را می‌کند و فراتر از یک فیلم سینمایی هم کار خودش را می‌کند.

در این چند سال گذشته به‌نظر می‌رسد اتفاق محسوسی در حوزه فرهنگ نیفتاده است. با این حال چقدر روز پیش گفتید از رایب که به روحانی داده‌اید پشیمان نیستید و همچنان سر رایب که داده‌اید می‌ایستید.

به رایب که دادم باور دارم؛ زیرا فکر می‌کنم در آن شرایط بهترین انتخاب بود. به نظر م آدم هیچ‌وقت آینده را نمی‌بینی. وقتی که دارم رای می‌دهم یک سال بعد را واضح نمی‌بینم. براساس یکسری وعده‌ها و براساس آدم‌هایی که توصیه می‌کنند به چه کسی رای دهید و من قبول‌شان دارم رای می‌دهم. همیشه گفته‌ام که رای ندادن هیچ‌وقت جزء گزینه‌های من در انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران نیست و نبوده است. برای همین فکر می‌کنم در آن شرایط، همچنان رای دادن به روحانی درست‌ترین انتخاب و کار بوده است.

اینکه چقدر به وعده‌هایی که داده شده عمل کردند و من به آنها رسیدم، می‌توانم بگویم که من هم از روند کار دولت راضی نیستم، اما فکر می‌کنم که در آن شرایط، درست‌ترین کار بودم. خیلی‌ها می‌گفتند که شما هنرمندان فقط براساس خواسته‌های خود انتخاب می‌کنید، اما اشکال این کار را هم نمی‌فهمم. همان‌طور که یک کارگر براساس خواسته‌های خود ریاست‌جمهورش را انتخاب می‌کند، من هم به عنوان یک هنرمند، براساس خواسته‌های خود رئیس‌جمهورم را انتخاب می‌کنم. واقعیت این است که در چهار سال اول ریاست‌جمهوری آقای روحانی هم اتفاق عجیب و غریبی در فرهنگ و هنر نیفتاد که بگویم به کسی رای دادم که همه خواسته‌هایم در دولت‌ش برآورده می‌شد. من معتقدم اتفاق محسوسی در این دولت نیفتاده است، اما فکر می‌کنم که همین فضا که ما می‌توانیم مرتب در مورد خواسته‌های‌مان حرف بزنیم باید این فضا حفظ شود. من شپروند باید متعهد باشم که مدام خواسته‌های و مطالبات‌م را بگویم و آنها را تکرار کنم. فکر می‌کنم همین فضای مثبتی است لاقلاً از هشت سال جهنمی قبل‌اش مثبت‌تر است.

او خیلی از هنرمندان مثل شاما گریا نیستند و خیلی‌ها سعی می‌کنند کارها به این مسائل نداشته باشند اما شما به عنوان هنرمندی که اتفاقات گوناگونی برای‌تان افتاده همچنان هم اعتراض‌های‌تان را مطرح می‌کنید و سر مواضع بیان هستید؛

من این موضوع را به هنرمند و غیر هنرمند تقسیم نمی‌کنم. من می‌گویم همان‌طور ما همین الان در فضاهای مجازی خودشان، درساره مباحث سیاسی‌شان حرف بزنند و بیگیش باشند و آنها را دنبال کنند اما یک عده برای‌شان فرقی نمی‌کند که چه کسی رئیس‌جمهور شود یا نشود. فکر می‌کنم در هنرمندان همین‌طور است. باید بگویم که من هنرمند همان قدر حق دارم در صفحه اینستاگرام چیزی بنویسم که هرکس دیگری می‌تواند هم هنرمند باشد. اگر موضع تند نمی‌گیرند. اگر موضع تندی من و آقای درمیشیان را می‌دانند، این می‌تواند عصبانی‌شان کند. ولی موضع فیلم، آگاهانه در مورد بعد از آن وقایع ۸۸ و اتفاقاتی که بعدش آدم‌هایی درگیر شدند حرف می‌زند. من به هر حال به اکران عصبانی نیستم امیدوار هستم. دلیلی که آورده‌اند این است که حجم فیلم‌ها برای اکران در

نگاهی به نمایش «فعل» به نویسنده‌گی و کارگردانی محمدرضایی‌راد

فعلِ عشق در محاصره زبان



• شکوه مقیمی •

روزنامه‌نگار

استاد تو عشق است چو آنجا برسی /او خود به زبان حال گوید چون کن صحنه با نیمچه نور موبایل خانوم (فرشته فرخنده) فرخوش نیک‌اندیش) روشن می‌شود؛ مثل مدیر دبیرستان دخترانه فروغ. دارد محتویات پرورنده فرهاد کاتب (میلاد رحیمی)، معلم جدید ادبیات را پشت تلفن می‌خواند. اتساق بادو دیوار تکه‌تکه‌را بریش فضایی لایتپاشی را ساخته است و با برده‌ای بلند، که با میز و صندلی‌های سیاه و سفید منقش است، بسته شده. دیوارهایی که چرخش‌شان صحنه‌ها را آنی عوض می‌کند.

فرهاد، با سابقه در خرخشان علمی، آمده تا دانش آموزان را برای المپیاد آماده کند. دانش آموزان دختر کتجکاو از ورود یک مرد به مدرسه، به بهانه‌های مختلف، مثل گرفتن گیج و تخته‌پاک‌کن به اتاق مدیر می‌آیند، در دست کاتب (میلاد رحیمی)، معلم جدید ادبیات را پشت تلفن می‌خواند. اتساق بادو دیوار تکه‌تکه‌را بریش فضایی لایتپاشی را ساخته است و با برده‌ای بلند، که با میز و صندلی‌های سیاه و سفید منقش است، بسته شده. دیوارهایی که چرخش‌شان صحنه‌ها را آنی عوض می‌کند. فرهاد، با سابقه در خرخشان علمی، آمده تا دانش آموزان را برای المپیاد آماده کند.

دانش آموزان دختر کتجکاو از ورود یک مرد به مدرسه، به بهانه‌های مختلف، مثل گرفتن گیج و تخته‌پاک‌کن به اتاق مدیر می‌آیند، در دست کاتب (میلاد رحیمی)، معلم جدید ادبیات را پشت تلفن می‌خواند. اتساق بادو دیوار تکه‌تکه‌را بریش فضایی لایتپاشی را ساخته است و با برده‌ای بلند، که با میز و صندلی‌های سیاه و سفید منقش است، بسته شده. دیوارهایی که چرخش‌شان صحنه‌ها را آنی عوض می‌کند. فرهاد، با سابقه در خرخشان علمی، آمده تا دانش آموزان را برای المپیاد آماده کند. دانش آموزان دختر کتجکاو از ورود یک مرد به مدرسه، به بهانه‌های مختلف، مثل گرفتن گیج و تخته‌پاک‌کن به اتاق مدیر می‌آیند، در دست کاتب (میلاد رحیمی)، معلم جدید ادبیات را پشت تلفن می‌خواند. اتساق بادو دیوار تکه‌تکه‌را بریش فضایی لایتپاشی را ساخته است و با برده‌ای بلند، که با میز و صندلی‌های سیاه و سفید منقش است، بسته شده. دیوارهایی که چرخش‌شان صحنه‌ها را آنی عوض می‌کند. فرهاد، با سابقه در خرخشان علمی، آمده تا دانش آموزان را برای المپیاد آماده کند.

دانش آموزان دختر کتجکاو از ورود یک مرد به مدرسه، به بهانه‌های مختلف، مثل گرفتن گیج و تخته‌پاک‌کن به اتاق مدیر می‌آیند، در دست کاتب (میلاد رحیمی)، معلم جدید ادبیات را پشت تلفن می‌خواند. اتساق بادو دیوار تکه‌تکه‌را بریش فضایی لایتپاشی را ساخته است و با برده‌ای بلند، که با میز و صندلی‌های سیاه و سفید منقش است، بسته شده. دیوارهایی که چرخش‌شان صحنه‌ها را آنی عوض می‌کند.

نور صحنه به خیلی قبل برمی‌گردد و لحظه‌ای که تیتیبه ایلاقلبی شده، فرهاد ضامنش را می‌کند. همه با تعجب به فرهاد نگاه می‌کنند. ایلا بی آنکه چیزی بگوید از اتاق خارج می‌شود. رضایی‌راد با مهارت تمام زمان‌ها را در هم پیچیده است. قرار است در ۳۰ سال زندگی فرهاد برویم و بباییم، زندگی‌ای که در روز اول ورود فرهاد به مدرسه فروغ متوقف شده است: «فکر کردی این حرف‌ها می‌رن تو هوا گم می‌شن، فکر کردی فراموش می‌کنم؟» اینجا ذهن فرهاد است یا ناگجا و نازمانی که آستانه‌گر هنوز از آن بی‌خبر است؟

صدای دعوای دانش آموزان می‌آید. چهار دانش آموز، برپا سردانی (روجا جعفری)، ایلا(ارش (به‌افرید غفاریان)، مریم و سوگل به اتاق مدیر احضار می‌شوند؛ اما تماشاگر تنها برپسا و ایلا را می‌بیند. ما معلم شیمی، خانوم دورولو را هم نمی‌بینیم. برپسا، نماینده کلاس جغلی ایلا، رقیبش را بیش مدیر و معلم‌ها می‌کند، می‌گوید موبایل آورده و اس‌ام‌اس بازی می‌کند با کسی که اسمش مه‌ران است. مدیر می‌خواهد به پدر ایلا خدب دهد که باز نور صحنه کم می‌شود و ایلا به فرهاد می‌گوید مه‌ران خود پرستاست، شخصیتی مجازی که در دنیای واقعی به دیگران ملطمه می‌زند و از فرهاد تشکر می‌کند.

نور صحنه به خیلی قبل برمی‌گردد و لحظه‌ای که تیتیبه ایلاقلبی شده، فرهاد ضامنش را می‌کند. همه با تعجب به فرهاد نگاه می‌کنند. ایلا بی آنکه چیزی بگوید از اتاق خارج می‌شود. رضایی‌راد با مهارت تمام زمان‌ها را در هم پیچیده است. قرار است در ۳۰ سال زندگی فرهاد برویم و بباییم، زندگی‌ای که در روز اول ورود فرهاد به مدرسه فروغ متوقف شده است: «فکر کردی این حرف‌ها می‌رن تو هوا گم می‌شن؟» اینجا ذهن فرهاد است یا ناگجا و نازمانی که آستانه‌گر هنوز از آن بی‌خبر است؟

صدای دعوای دانش آموزان می‌آید. چهار دانش آموز، برپا سردانی (روجا جعفری)، ایلا(ارش (به‌افرید غفاریان)، مریم و سوگل به اتاق مدیر احضار می‌شوند؛ اما تماشاگر تنها برپسا و ایلا را می‌بیند. ما معلم شیمی، خانوم دورولو را هم نمی‌بینیم. برپسا، نماینده کلاس جغلی ایلا، رقیبش را بیش مدیر و معلم‌ها می‌کند، می‌گوید موبایل آورده و اس‌ام‌اس بازی می‌کند با کسی که اسمش مه‌ران است. مدیر می‌خواهد به پدر ایلا خدب دهد که باز نور صحنه کم می‌شود و ایلا به فرهاد می‌گوید مه‌ران خود پرستاست، شخصیتی مجازی که در دنیای واقعی به دیگران ملطمه می‌زند و از فرهاد تشکر می‌کند.

نور صحنه به خیلی قبل برمی‌گردد و لحظه‌ای که تیتیبه ایلاقلبی شده، فرهاد ضامنش را می‌کند. همه با تعجب به فرهاد نگاه می‌کنند. ایلا بی آنکه چیزی بگوید از اتاق خارج می‌شود. رضایی‌راد با مهارت تمام زمان‌ها را در هم پیچیده است. قرار است در ۳۰ سال زندگی فرهاد برویم و بباییم، زندگی‌ای که در روز اول ورود فرهاد به مدرسه فروغ متوقف شده است: «فکر کردی این حرف‌ها می‌رن تو هوا گم می‌شن، فکر کردی فراموش می‌کنم؟» اینجا ذهن فرهاد است یا ناگجا و نازمانی که آستانه‌گر هنوز از آن بی‌خبر است؟

«عشق چون از رفتن حسن خبر یافت، دست در گردن حزن آورد و قصد حسن کرد… چون این شجره طیبه بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد، عشق از گوشه‌ای سربر آرد و خود را در او پیچد تا به جایی رسد که هیچ نم بشریت در او نگذارد». و نوشته‌ای از خود ایلا، شطیحات ایلا، نامه‌ای برای فرهاد که می‌خواسته فعلی باشد که صرف نشود، وجودی تپهی از ضمیر.

ایلا می‌خواست ایلا باشد، نه ضمیری، نه اسمی نه صفتی، ایلا خود فعل بود، خود کنش. ایلا فعلی. برای جالش نمی‌یافت. فرهاد به‌خاطر رابطه معلمی و شاگردی و اختلاف سن ۱۷ساله، از این عشق سرباز می‌زند. چنین تصمیمی برای فرهاد به اندازه زندگی و به بهای آن تصمیم کش می‌آید. ایلا به دنبال جمله‌ای است که چون عشق، دوسویه باشد، جمله‌ای با دو فاعل و یک فعل مفرد محض. رضایی‌راد به ضعف زبان فارسی در بیان احساسی چون عشق رسیده است. فارسی فعل مستقلی برای عشق ندارد: «عشق ورزیدن، عشق‌بازی کردن، عاشق شدن» همه با مصدر، اما هیچ کدام آنها بیانگر آن حال نیست، به قول ایلا برعکس زبان عربی: «عشق» که فعل عین کلمه است: «زبان نمی‌تواند تمام وجود ما را، وجود ما را، تمام وجود ما را نمایان کند.» این ماییم که در داستان زبان گرفتاریم، ما میان واژه‌ها محاطیم و آنها برای ما تعیین تکلیف می‌کنند. همان‌طور که ویتگنشتاین معتقد بود: «منطق زبان فقط از چیزهای معین سخن می‌گوید و چیزهایی که فراسوی حد زبان قرار دارد به پهنه چیزهایی ناگفتنی یا بر زبان نیامدنی تعلق دارند.»

تمامی زنان نمایش عاشق فرهاد شدند، برای همه فرهاد فعلی است که آنها می‌خواهند با فعلیتی او را به جنگ آورند و مغولش شوند، در واقع فعل آنها خودانفعال است؛ عشق پرپسا مادی است، به اندازه ۰٫۲۵ نمره؛ عشق سسیمین (افراشته از سر پیری است، عشق شیوا از ناتوانی مقابل اندیشه فرهاد است و عشق ترانه علایی (رزلیتا عزیزاده)، مریبی تئاتر یا بی‌میلی به مردان سر کوب می‌شود. این میان تنها ایلاست که خود فعل است، فعلی صرف‌ناشدنی که خود را هم‌ده با فرهاد، فاعل و موجدی تپهی از ضمیر می‌داند. همان‌گونه که ویتگنشتاین می‌گوید: «هر جودی زبان من، نشانگر مرزهای جهان من است و هیچ واقعیتی خارج از حدود زبان، ناظر بر امر واقع نیست» مرزهای جهان ایلا به‌خاطر درکی که از زبان یافت گسترده شده بود و آنها که حرف فرهاد را درکی نمی‌کردند و تنها طوطی‌وار تکرارشان می‌کردند به آن مرحله از شهود نرسیدند که شاهد شوند. دیگران برای فرهاد چون قید بودند و ایلا چون فعل.

لیلا از آموزه‌های فرهاد(که او هم گویی وامدار شیخ اشراق است) به‌خورشید نور خیره است. او که عشقه در وجودش مدرسه‌خیزه به‌خورشید سقوطی خودخواسته را برمی‌گزیند؛ خودکشی. آمدن ایسن واژه در نمایش، برهان نگاه‌های فرهاد به بالا، پیش از این است. رضایی‌راد و تمام مهم‌هایی که چیده‌است را مکرراً استفاده می‌کند و هیچ چیزی را جانی‌اندازد و هر آنچه کشیدن را به زیبایی و باذکاوت درو می‌کند؛ این راجعات نمایش را برای مخاطب به معمایی مضطرب بدل می‌کند. ایلا ارش، تیر، فعل عشق را تا نهایت زمان پرتاب می‌کند.

در تئاتر مدرسه‌خیزه به‌خورشید دختری را در افسانه‌ای چینی بازی می‌کند که از عشق مسافری به مرحله فنا می‌رسد و به درنا بدل می‌شود؛ پدرش درنا شدن دختر در میخله‌اش نمی‌تجد. پرسنده‌ای که در اسطوره‌های چینی هم‌ارز سیمرخ ماس؛ موجودی موجدی تلاشگر برای کشیدن را به زیبایی عشق. نقشی که ایلا برای زندگی‌اش برمی‌گزیند. هبوط ایلا خود صعود است. او در خورشید خیره بوده و لحظه این تصمیم‌گیری به اندازه زندگی و به بهای آن تصمیم برشی خودش کش کرده…

برخی صحنه‌ها(مرور زمان‌ها) چندبار تکرار می‌شوند. یکی از آنها صحنه رفتن ایلا به اتاق (یا همان انباری معروف به زندان مدرسه) فرهاد است. ایلا رفته تا از عشق فرهاد به خود مطمئن شود. فرهاد به‌خاطر پیچیده‌هایی که در مورد آن دو است ایلا را به نام خانوم آرش از خود می‌راند و ایلا حرف فرهاد را به خودش پس می‌دهد که «استفاده از اسم فامیلی برای جلوگیری از تمکین یک رابطه یا تکنام یک رابطه است.» شیوا که ایلا را رقیب خود می‌داند در تلاش برای حذف وجودش، همچون حذف به قرینه حروف اضافه، اما این خود شیواست که حرف اضافه فرهاد است. شیوا در نهایت پیروز این میدان است چراکه ایلا خود را از این بازی بیرون می‌اندازد؛ اما در حقیقت این ایلاست که چون فعلی کنش ابدی فرهاد می‌شود؛ ایلا بی که عشق را به فعلیت رسانده و نابوری و بقیدهای شیوا خود نشانه بی‌ثمری این رابطه است؛ رابطه‌ای که با عذاب وجدان شیوا همراه است.

دوباره به روز نخست برمی‌گردیم؛ افراشته در زندان نشسته و به او هشدار می‌دهد اگر قدم در این راه بگذارد تاابد گرفتار خواهد شد. به او فرصتی دوباره می‌دهد تا تصمیم نهایی را بگیرد. ایلا و برپسا پشت نیمکت‌شان نشسته‌اند. نور صحنه کم می‌شود، زمان تصمیم برای فرهاد به اندازه زندگی و بهایی ۳۰ساله کش می‌آید؛ آدمی گاهی با آگاهی از اتفاق، هرچند ناخوشایند، مجبور می‌شود همان تصمیمی را بگیرد که باید می‌گرفت. فرهاد به کلاس برمی‌گردد و تنها برای ایلا درس می‌دهد: «بیدیش، بنمودش، شهود بود، شاهدش کرد…»

گفتنی است نمایش «فعل» با بازی باران کوثری و کارگردانی محمدرضایی‌راد تا پایان دی‌ماه در سالن چهارسوی مجموعه تئاتر شهر به صحنه می‌رود.

